جلسه 351

شنبه 09/03/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به واجب موقت بود. بحث در این واقع شد که آیا وجوب قضاء برای کسی که واجب موقت را در وقت مقررش انجام نداد این وجوب قضاء نیاز به امر جدید دارد یا می توان از همان دلیل اول وجوب قضاء را اثبات کرد؟

در مسأله سه قول بود. قول اول قول منسوب به مشهور بود که می گفتند قضاء نیاز به امر جدید دارد. چون مفاد دلیل صل بین الطلوعین مثلا وحدت مطلوب است که ما یک امر داریم به نماز بین الطلوعین. و این امر إما بالعصیان أو بالعجز ساقط شد با طلوع شمس. ما دلیلی نداریم که شارع نسبت به اصل نماز هم امر داشته باشد از باب تعدد مطلوب. شک داریم که آیا نماز در وقت وحدت مطلوب دارد یا تعدد مطلوب. دلیل صل فی الوقت اقتضاء نمی کند تعدد مطلوب را. همینکه احتمال بدهیم وحدت مطلوب را، کافی است که دیگر بعد از طلوع شمس دلیلی بر وجوب اتیان به نماز نداشته باشیم.

این قول اول است.

#### قول دوم

قول دوم: این است که قضاء نیاز به امر جدید ندارد و ما از دلیل وجوب واجب موقت تعدد مطلوب را می فهمیم. که یک امر داریم به ذات صلاة، یک امر هم داریم به صلاة فی الوقت. بعد از گذشتن وقت و عدم اداء نماز در داخل وقت، خب امر به صلاة فی الوقت ساقط می شود. اما امر به طبیعی الصلاة قابل امتثال است و باید او را امتثال کنیم.

#### قول سوم

قول سوم: تفصیل است بین جائی که دلیل توقیت متصل باشد به خطاب امر به اصل صلاة یا منفصل از آن باشد. اگر ما یک دلیل داشتیم و آن دلیل می گفت صل فی الوقت، روشن است که ما احراز نمی کنیم تعدد مطلوب را. ما یک خطاب داریم می گوید صل بین الطلوعین. و این خطاب متضمن امر به صلاة بین الطلوعین است. ما از کجا کشف کنیم که طبیعی صلاة هم مطلوب شارع هست؟ اگر بخواهیم به اماره استدلال کنیم اماره که بیش از مطلوب بودن صلاة فی الوقت را بیان نمی کرد. اگر بخواهیم استصحاب کنیم، استصحاب وجوب استصحاب کلی قسم ثالث است. چطور؟

در استصحاب کلی قسم ثالث ما یک فردی داشتیم متیقن الحدوث ومتیقن الارتفاع. مثلا می دانستیم که زید دیروز در خانه بود و امروز هم یقینا از خانه بیرون رفته است، اما احتمال می دادیم همزمان با کون زید فی الدار انسان دیگری هم در خانه بود، و یا لااقل همزمان با خروج زید من الدار انسان دیگری داخل خانه شد. کسانی که استصحاب کلی قسم ثالث را قبول دارند می گویند استصحاب می کنیم بقاء کلی انسان را فی الدار.

مرحوم شیخ تفصیل داده است، فرموده اگر احتمال می دهید مقارن با وجود زید فی الدار انسان دیگری در دار بوده است، اشکال ندارد استصحاب کنید بقاء کلی انسان را فی الدار. اما اگر احتمال می دهید مقارن با خروج زید از دار انسان دیگری وارد دار شد، اینجا استصحاب کلی قسم ثالث جاری نیست.

در مانحن فیه طبق نظر مرحوم شیخ استصحاب کلی قسم ثالث جاری می شود. چرا؟ برای اینکه ما احتمال می دهیم همزمان با وجوب نماز فی الوقت، یک وجوب دیگری رفته بود روی طبیعی صلاة، وبعد از خروج وقت وجوب صلاة فی الوقت یقینا زائل شد، اما احتمال بقاء جامع وجوب را در ضمن وجوب طبیعی الصلاة می دهیم. ولذا استصحاب می کنیم بقاء کلی وجوب را. یک فردش وجوب صلاة فی الوقت بود که متیقن الحدوث والارتفاع است، اما فرد دیگر یعنی وجوب طبیعی الصلاة احتمال می دهیم مقارن با وجوب صلاة فی الوقت موجود بود.

سؤال وجواب: در استصحاب کلی قسم ثانی ما فرد متیقن الحدوث نداشتیم. اینجا یقین داریم که یک وجوبی بود رفته بود روی صلاة فی الوقت. تعدد مطلوب هم باشد یعنی دو وجوب است. وحدت مطلوب باشد یعنی وجوب صلاة فی الوقت هست. تعدد مطلوب هم باشد یعنی وجوب صلاة فی الوقت هست وجوب طبیعی صلاة هم هست. پس قدر مشترک این است که وجوب صلاة فی الوقت متیقن الحدوث است چه وحدت مطلوب باشد و چه تعدد مطلوب. اگر وحدت مطلوب است فقط وجوب صلاة فی الوقت است. اگر تعدد مطلوب است هم وجوب صلاة فی الوقت هست و هم وجوب طبیعی الصلاة. خب وجوب صلاة فی الوقت می شود فرد متیقن الحدوث و متیقن الارتفاع. اینجا احتمال می دهیم طبیعی وجوب، کلی وجوب در ضمن وجوب طبیعی الصلاة باقی باشد. می شود استصحاب کلی قسم ثالث.

و به نظر صحیح استصحاب کلی قسم ثالث جاری نیست. چون مستصحب ما وجود خارجی است. ما در استصحاب می گوئیم یقین داریم به وجود هذا الشیئ ثم نشک فی بقائه فنستصحب بقائه. ما یقین داریم به وجود وجوب الصلاة فی الوقت. خب این یقین که شک در بقائش نیست. یقین به ارتفاعش داریم. اما یقین به وجود وجوب در ضمن طبیعی صلاة ما از اول نداشتیم. ما از اول یقین داشتیم به وجوب در ضمن وجوب الصلاة فی الوقت. ما متیقنمان وجوب فی ضمن هذا الفرد بود. و این فرد هم که متیقن الارتفاع است. ما در خارج می بینیم آنچه که یقین داشتیم به وجودش این فرد بود. و این فرد هم که متیقن الارتفاع است. کلی در ضمن فرد دیگر از اول مشکوک الحدوث است، چه چیزی را استصحاب کنیم؟ پس استصحاب کلی قسم ثالث جاری نیست.

مضافا به اینکه این استصحاب در مانحن فیه اشکال زائدی دارد. و آن اشکال این است که جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز است. توضیح ذلک:

اگر شما بدانید امروز علم پیدا کنید که یا اکرام زید دیروز واجب بود و یا اکرام عمرو امروز واجب است. یک طرف علم اجمالی شما خارج از محل ابتلاء است. استصحاب اگر بکنید بقاء جامع وجوب را، خب اگر این اثبات می کرد که این وجوب تعلق گرفته است به اکرام عمرو فی هذا الیوم، مشکلی نبود، ولی این اصل مثبت است. شما با استصحاب بقاء جامع وجوب نمی توانید اثبات کنید وجوب اکرام عمرو فی هذا الیوم را. پس متعلقش مردد است بین اینکه وجوب اکرام زید امس باشد که قابل تنجیز نیست خارج از محل ابتلاء است، یا اکرام عمرو الیوم باشد که قابل تنجیز است. علم وجدانی به جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز عقلا وعقلائا منجز نیست تا چه برسد به استصحاب. شما اگر علم داشتید که شارع شما را امر کرده مثلا یا به اکرام زید که قادر بر آن نیستید، چون زید دیروز اینجا بود ولی امروز دیگر اینجا نیست. مولائی که گفته است اکرم زیدا، برای من مقدور نیست اکرام زید امروز. اگر بدانید وجدانا که یا مولا گفته أکرم زیدا که اکرام زید امروز مقدور شما نیست، گفته است اکرم عمروا که مقدور شما است اکرام او، عقلاء وعقل این علم اجمالی را منجز نمی دانند. چون شاید متعلقش اکرام زید است که قادر نیستید بر اکرام او.

ولذا برائت از وجوب اکرام عمرو جاری می شود بلامعارض.

در مانحن فیه هم همینطور است. استصحاب بقاء کلی وجوب اگر اثبات می کرد که این وجوب تعلق گرفته به طبیعی صلاة، خوب بود، ولکن استصحاب همچنین هنری ندارد چون اصل مثبت است. شما کلی وجوب را استصحاب می کنید که معلوم نیست متعلقش صلاة فی الوقت است یا طبیعی صلاة، چطور می خواهید اثبات کنید وجوب طبیعی الصلاة را؟ اصل مثبت می شود. پس می ماند این استصحاب وجوب به همان حال تردید که متعلقش معلوم نیست طبیعی صلاة است یا صلاة فی الوقت است. خب اگر ممتعلقش صلاة فی الوقت باشد الان که دیگر وقت باقی نیست. خارج است از محل ابتلاء. قادر نیستید بر اتیان صلاة فی الوقت الان. چون فرض این است که استصحاب را موقعی جاری می کنید که وقت گذشته است.

سؤال وجواب: نباید بحث جامع بین مقدور وغیر مقدور با این بحث خلط بشود. ما از شما سؤال می کنیم: جامع بین محبوب و غیر محبوب محبوب است؟ نه. جامع بین محبوب و غیر محبوب چرا غیر محبوب نباشد. چه ترجیحی دارد؟ جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز هم ما یقبل التنجیز نیست. این چیزی که متداول هست وشما می شنوید و ما هم عرض کردیم که جامع بین مقدور وغیر مقدور مقدور است یک نکته ای دارد در خصوص این فرد. و آن این است که: قدرت بر یک جامع به همین مقدار حاصل می شود که شما قادر باشید بر اتیان یک فرد از این جامع. همینکه قادر باشید به اتیان یک فرد از جامع، این جامع می شود مقدور. چون قدرت بر جامع به قدرت بر ایجاد یک فرد از جامع است. ولذا می گویند جامع بین مقدور وغیر مقدور مقدور است، یعنی شما می توانید یک فرد از آن را بیاورید. اما جامع بین انسان و غیر انسان انسان است؟ نه. جامع بین محبوب وغیر محبوب محبوب است؟ نه. فقط در جامع بین مقدور وغیر مقدور یک نکته ای هست و آن این است که همینکه شما قادر باشید بر اتیان یک فرد از جامع، صحیح است بگوئیم هذا الجامع مقدور. چون یکفی فی مقدوریة الجامع مقدوریة اتیان فرد من هذا الجامع. پس صحیح است بگوئیم الجامع بین المقدور و غیر المقدور مقدور. اما همه جا که این را نمی شود گفت. ما از نظر عقلی و از نظر عقلائی اگر یک طرف علم اجمالی قابل تنجیز نبود، مثل همین مثالی که نمی دانیم مولا گفته أکرم زیدا یا گفته اکرم عمروا. اگر گفته اکرم زیدا، من قادر نستیم بر اکرام زید. چون زید یک ساعت پیش پرواز کرد و رفت. اگر گفته أکرم عمروا، من قادرم بر امتثال او. عقلاء این علم اجمالی را منجز نمی دانند، می گویند شما نسبت به آن اکرام زید اصلا حساب نکن، چون او مقدور نیست. نسبت به اکرام عمرو هم شک دارید در وجوب اکرام عمرو شکا بدویا. ولذا برائت جاری می شود از وجوب اکرام عمرو بلامعارض.

اینجا هم همینطور است. شما استصحاب می کنید بقاء کلی وجوب را، اما متعلق وجوب معلوم نیست طبیعی الصلاة است یا صلاة فی الوقت است. چون اگر بگوئی من استصحاب می کنم بقاء جامع وجوب را لازمه اش این است که اگر وجوب الان باقی است تعلق گرفته است به طبیعی الصلاة، این می شود اصل مثبت.

سؤال وجواب: استصحاب می کنیم جامع وجوبی را که متعلقش مردد است که صلاة فی الوقت است یا طبیعی الصلاة را. اگر شما بخواهید استصحاب کنید وجوب طبیعی الصلاة را که او حالت سابقه متیقنه ندارد. باید بگوئید من استصحاب می کنم جامع وجوب را که نمی دانم متعلقش صلاة فی الوقت است یا طبیعی الصلاة است. اینجور باید بگوئید تا حالت سابقه متیقنه پیدا کند.

سؤال وجواب: مثلا نمی دانم مولا گفت أکرم زیدا یا گفت أکرم عمروا، خب احتیاط می کنم. اگر علم اجمالی نداشتم استصحاب اجمالی داشتم ولی هر طرف را حساب کنم قابل تنجیز است، خب احتیاط می کنم، هم اکرام می کنم زید را وهم اکرام می کنم عمرو را. استصحاب اجمالی مثل علم اجمالی حجت است. اما به شرط اینکه هر طرفی فی حد ذاته قابل تنجیز باشد.

سؤال: اگر یک طرف قابل تنجیز نباشد چرا احتیاط نمی کنیم؟

جواب: چون عرض کردم به نظر عقل و عقلاء آن طرفی که قابل تنجیز نیست خارج است از طرف علم منجز. من نسبت به وجوب اکرام زید که حساب می کنم می گویم مقدور من نیست اکرام زید. فقط وجوب اکرام عمرو را که مقدور من است عقلاء حساب می کنند، می گویند شما که نسبت به این علم نداری؟ می گویم نه، شک دارم. می گویند وقتی شک داری پس برائت جاری کن. ...عرض کردم علم وجدانی به جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لا یقبل التنجیز منجز نیست عقلا و عقلائا، تا چه برسد به استصحاب که می خواهد قائم مقام علم طریقی محض بشود. خود علم طریقی محض اینجا مشکل دارد. جامع بین ما یقبل التنجیز و ما لایقبل التنجیز به علم وجدانی اجمالی هم منجز نمی شود فضلا عن الاستصحاب. وانگهی عرض کردم برائت از این وجوب اکرام عمرو جارٍ بلامعارض. آخرش این است که می گوئید استصحاب اجمالی مثل علم اجمالی است. خب علم اجمالی اگر یک طرفش اصل بلامعارض جاری می شد منجز نبود. خب اینجا هم ما اصل بلامعارض داریم نسبت به وجوب اکرام عمرو. در مانحن فیه در بحث ما هم اصل برائت از وجوب طبیعی صلاة جاری است بلامعارض. چرا؟ برای اینکه وجوب صلاة فی الوقت معلوم الحدوث و معلوم الارتفاع است. ما اصل برائت جاری می کنیم از وجوب طبیعی صلاة بلامعارض. برفرض آن استصحاب اجمالی مثل علم اجمالی مقتضی تنجیز باشد، با وجود این اصل بلامعارض او دیگر منجز نخواهد بود.

هذا کله لو کان دلیل التوقیت متصلا به دلیل الوجوب.

اما اگر دلیل توقیت منفصل بود، یک خطاب می گوید صل، یک خطاب می گوید بادر الی الصلاة.

به نظر ما عرف تعدد مطلوب می فهمد. إذا زلزلت الارض فصل صلاة الآیات، یک دلیل دیگر می گوید إذا زلزلت الارض فبادر الی صلاة الآیات. ما تعدد مطلوب می فهمیم.

در حج هم به نظر ما همینطور است. "لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا"، یک وجوب مطلق می فهمیم. مستطیع باید حج بجا آورد. ندارد که امسال حج بجا بیاورد. بلکه طبیعی حج.

اما دلیل دیگر می گوید «وإذا سوّفه للتجارة فلایسعه» مفادش این است که واجب است اتیان به حج فورا. می شود دو تا وجوب. یک وجوب طبیعی حج، یک وجوب اتیان به حج فورا لمن استطاع الاتیان بالحج فورا. اما کسانی که امسال باید ثبت نام کنند چند سال دیگر آنها را حج ببرند، خطاب یجب الاتیان بالحج فورا شاملشان نمی شود، اما خطاب یجب الحج علی المستطیع شاملشان می شود. ولذا باید بروند ثبت نام بکنند.

اینکه استاد ما مرحوم آقای تبریزی می فرمود ما دو امر نداریم، یک امر داریم که هر کسی که مستطیع است یحج فی هذه السنة. ما یحج بطور مطلق نداریم چون تعدد مطلوب را ایشان هم قبول نداشت که یک امر تعلق بگیرد به طبیعی الحج و یک امر تعلق بگیرد به حج فی اول سنة الاستطاعة. ولذا می گفت مفاد خطاب وجوب الحج فی سنة الاستطاعة است. خب این آقا قادر نیست. ثبت نام هم بکند امسال او را به حج نمی برند. ولذا می فرمود ثبت نام کردن واجب نیست. چرا؟ برای اینکه امسال ثبت نام کنی تو را حج می برند؟ جواب می شنود نخیر، تا 15 سال بعد هم ثبت نامی های جدید را به حج نمی برند. آقای سیستانی می فرمود لازم نیست ثبت نام کنی. اگر از طریق آزاد می توانی بروی بلا حرج أو ضرر معتد به، برو، نمی توانی ثبت نام لازم نیست.

اما با این بیانی که ما عرض کردیم نخیر، اتیان به حج فورا شامل این شخص نمی شود، اما اتیان به طبیعی الحج شامل او می شود.

بله! به نظر ما در مثال صل و صل فی الوقت، متفاهم عرفی تقیید است. حالا چه جور شده این متفاهم عرفی اینجا شکل گرفته؟ شاید مغروس در اذهان این است که دلیل توقیت می خواهد تقیید بزند خطاب وجوب را. اما در جاهای دیگر ما این را نمی گوئیم. صل با خطاب بادر الی الصلاة، حُجّ با خطاب لا تسوف الحج، نه آنها تعدد مطلوب هستند وبیش از تعدد مطلوب ما نمی توانیم از این خطابها استفاده کنیم.

ولذا در این مثالها ما معتقدیم که اگر کسی عاجز شد از مبادرت به نماز آیات یا از حج فی سنة الاستطاعة باید در زمان متأخر این واجب را انجام بدهد. اما در مثال صل با صل بین الطلوعین انصاف این است که متفاهم عرفی تقیید است. وقتی متفاهم عرفی تقیید بود، کأنه خطاب واحد داریم که صل بین الطلوعین. چون وقتی خطاب منفصل ظهور در تقیید داشت یعنی آن وجوب صلاة را مقید می کند به صلاة فی الوقت.

ولذا ما در مثال توقیت به وقت خاص مثل صل بل صل بین الطلوعین ملتزمیم به ظهور در تقیید، ولذا کأنه خطاب واحد داریم که صل بین الطلوعین.

در اینجا یک مطلبی مرحوم آقای خوئی دارد، مطلب ایشان را هم عرض کنیم این بحث را تمام کنیم:

مرحوم آقای خوئی اولا ادعا فرمود که اگر گفتند صل بعد گفتند فی الوقت، این اصلا امر به جامع وحصه معقول نیست. یک امر به طبیعی صلاة و یک امر به صلاة فی الوقت به نحو تعدد مطلوب، این معقول نیست. اگر شارع بخواهد امر کند به نماز قضاء باید به نحو ترتب امر کند، بگوید صل فی الوقت، إن لم تصل فی الوقت فصل خارج الوقت.

این مطلب اول آقای خوئی بود که ما در جلسه قبل عرض کردیم چرا معقول نیست امر به طبیعی و امر به حصه. چرا معقول نیست؟ از قبیل تعدد مطلوب است. مثلا مولا به عبدش می گوید نان سنگک بخر بعد می گوید نان سنگک کنجدی بخر، تعدد مطلوب است. چرا ظهور در تقیید داشته باشد تعدد مطلوب است. چرا بگوئیم معقول نیست؟ نه معقول است. اینکه شما بگوئید معقول نیست نیتجه بگیرید حالا که مولا گفته مثلا نان سنگک بخر بعد گفته نان سنگک کنجدی بخر، چون امر به جامع و امر به حصه غیر معقول است معا، پس نتیجه می گیریم که حمل می کنیم امر به جامع را بر این حصه. یعنی حمل می کنیم مطلق را بر مقید. نه، تعدد مطلوب معقول است، امر به جامع وامر به حصه به نحو دو امر مستقل معقول است.

ولی ما قبول کردیم ظاهر صل با صل فی الوقت تقیید است، نه اینکه تعدد امر غیر معقول است.

مرحوم آقای خوئی به دنبال این بحث یک فرض دیگری را مطرح کرده گفته: گاهی دلیل تقیید به وقت اطلاق ندارد نسبت به حال عجز، فقط شامل فرض قدرت می شود. مثلا یک خطابی گفته صل، یک خطابی آمده در خصوص متمکن از صلاة بین الطلوعین به او گفته صل بین الطلوعین. خطاب مطلقی می گوید یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة، بعد یک شخصی می آید خدمت امام می گوید أنا جالس بین الطلوعین لست ادری هل اصلی أم لا. امام می فرماید صل بین الطلوعین. خب این خطاب متوجه به قادر است. آقای خوئی ره در اینجا فرموده فقط تقیید می زنیم تقیید را به فرض قدرت.

اما کسی که عاجز بود از اتیان به صلاة بین الطلوعین، دلیل نداریم بر تقیید یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلاة.

شبیه آنچه که در بحث اقل واکثر ارتباطی گفته اند. گفته اند گاهی دلیل جزئیت یک جزء مختص به حال قدرت است. اصلا دلیل در خصوص قادر بر اتیان سوره در نماز آمده گفته إئت بالسورة. خب کسی که عاجز از اتیان به سوره است دلیل نداریم بر تقیید به سوره. اطلاق خطاب امر به مرکب می گوید نسبت به تو نماز مشروط نیست. نسبت به توئی که عاجزی از اتیان به سوره نماز مشروط نیست به اتیان به سوره. اطلاق امر به مرکب به لحاظ متعلق اطلاق المتعلق نفی می کند جزئیت سوره را در حال عجز.

اقول: این فرمایش آقای خوئی فرمایش خوبی است. که اگر دلیل توقیت ما مختص بود به حال تمکن، کسی که متمکن نیست از اتیان صلاة فی الوقت اصلا دلیل دلیل توقیت شامل او نمی شود. ولذا اطلاق اقیموا الصلاة نسبت به او می گوید نماز بخوان ولو در خارج وقت.

اما یک مطلبی ظاهر کلام آقای خوئی ره است او نادرست است. وآن این است که کسی که متمکن بود از نماز در وقت ولی عمدا نماز نخواند در داخل وقت تا وقت گذشت، ظاهر کلام آقای خوئی ره هم این است که این آقا هم بالفعل شد عاجز. بالفعل شد عاجز از نماز در وقت. اینکه متمکن بود عصیان کرد، این را رها کنید. حالا فعلا آفتاب بالا زده این آقا فعلا متمکن نیست از نماز در وقت، خب اطلاق اقیموا الصلاة شامل این می شود. فرض این است که دلیل توقیت صلاة به ما بین الطلوعین هم شامل عاجز نمی شد، این هم بالفعل عاجز است. الان عمدا نماز بین الطلوعین را ترک کرد و آفتاب طلوع کرد، خب بالفعل عاجز است از نماز بین الطلوعین. اطلاق اقیموا الصلاة شاملش می شود.

اقول: این فرمایش ناتمام است. چرا؟ برای اینکه دلیل توقیت شامل این مکلف می شد یا نه؟ این مکلف فرض این است که در داخل وقت قادر بود بر اتیان به نماز بین الطلوعین، دلیل توقیت شامل این می شد یا نه؟ قطعا شامل این می شد. چون آنوقت متمکن بود. این دلیل توقیت ظهور در تقیید داشت یا نداشت؟ دلیل توقیت که می گفت المتمکن یصلی فی الوقت، این ظهور داشت در تقیید اقیموا الصلاة یا نداشت؟ اگر می گوئید ظهور نداشت، که خلف مبنای شما است. شما می گوئید ظاهر توقیت تقیید است نه تعدد مطلوب.

پس نتیجه می گیریم: 1- دلیل توقیت شامل این آقا که در داخل وقت متمکن بود می شد. 2- این دلیل توقیت ظهور داشت در تقیید. یعنی خطاب اقیموا الصلاة را مقید کرد. در مورد این مکلفی که داخل وقت متمکن بود یک وجوب داشتیم چون مفاد اقیموا الصلاة یک وجوب بود در حق این مکلف، یک وجوب نماز، آن وجوب نماز را هم که مقیدش کردیم به داخل وقت. اقیموا الصلاة نسبت به هر مکلفی یک وجوب می فهماند نه دو وجوب. نسبت به این مکلف هم یک وجوب فهماند، وجوب نماز. و این وجوب نماز در حق این مکلف مقید شد به صلاة فی الوقت. چون در داخل وقت متمکن بود از نماز.

جناب آقای خوئی! وجوب اصل نماز را در حق این مکلف از کجا اثبات می کنید؟

یک وجوب در حق این مکلف اثبات می شد با اقیموا الصلاة. خب اقیموا الصلاة انحلال داشت نسبت به این مکلف یک وجوب می فهماند نه دو وجوب. این یک وجوب هم چون این آقا متمکن بود از نماز در وقت، مقید شد به صلاة فی الوقت. وجوب دیگر به نام وجوب طبیعی الصلاة در حق این مکلف را از کجا اثبات بکنیم.

این فرق می کند با مثال کسی که قادر نیست بر سوره مثلا. آنها دو مکلف می شوند. زید مکلفی است که قادر نیست بر سوره در نماز. یک وجوب نماز زید دارد. عمرو هم قادر است بر سوره در نماز، یک وجوب نماز هم عمرو دارد. دو تا وجوب. یک وجوب نماز در حق عمرو و یک وجوب نماز در حق زید. آقای زید قادر بر سوره نیست وجوب نماز در حق او مقید نمی شود به سوره. آقای عمرو قادر بر سوره هست وجوب نماز در حق او مقید می شود به سوره.

یا در مانحن فیه اگر فرض می کردیم یک مکلفی از اول عاجز است از نماز بین الطلوعین، می شد یک مکلف مستقلی، وجوب نماز در حق او واحد بود مقید هم نبود به داخل وقت.

اما مکلف واحد آقای زید، شما می خواهید در حق او دو تا وجوب اثبات کنید. چون می گوئید داخل وقت متمکن بود از نماز در وقت، خارج وقت که شد دیگر متمکن نیست از نماز در وقت. پس دو تا وجوب است، یک وجوب در داخل وقت رفت روی صلاة فی الوقت. بعد از خروج وقت هم یک وجوب می رود روی طبیعی صلاة. این دو تا وجوب را از کجا برای این مکلف در آوردید؟ این یک مکلف یک اقیموا الصلاة داشت یعنی یک وجوب. آن یک وجوب هم که شما گفتید به دلیل توقیت مقید می شود به صلاة فی الوقت. وجوب دیگر را که به طبیعی صلاة تعلق می گیرد از کجا شمای آقای خوئی کشف کردید؟

ولذا دلیل توقیت اگر مختص باشد نسبت به کسی که متمکن است، فرض این است که این آقا متمکن بود از نماز بین الطلوعین. نسبت به این آقا دلیل توقیت وجوب را مقید کرد. نسبت به بعد از خروج وقت دیگر دلیلی بر وجوب قضاء در حق او نداریم.